



دیوان حافظ

از نسخہ محمد فروغی دکتر قاسم غنی

نخط

اصغر
ایسر

حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق
[دیوان]

دیوان حافظ/ از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی، به خط امیر
اصغری با مقدمه محمد گلندام. -- تهران: نشر اسماء، ۱۳۸۰.
ص. ۴۲۰.

ISBN:964-6606-24-5 (ج ۱)

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

۱. شعر فارسی -- قرن ۸ق. الف. قزوینی، محمد، مصحح، ۱۲۵۶ -
۱۳۲۸. ب. غنی، قاسم، مصحح، ۱۲۷۷ - ۱۳۳۱. ج. اصغری، امیر،
خطاط. د. گلندام، محمد، قرن ۸ق. مقدمه نویسنده. ه. عنوان.

۱۹۸۵ ح ۳۲ / ۸۶۱
۱۳۸۰

PIR ۵۴۲۴

۸۰-۱۱۶۵۹ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب : دیوان حافظ

خط : امیر اصغری

ناشر : نشر اسماء

شمارگان : پنج هزار جلد

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۴

چاپ : چاپخانه خورشید

ISBN 964 - 6606 - 24 - 5

شابک: ۹۶۴-۶۶۰۶-۲۴-۵

قیمت بدون قاب: ۳۵۰۰ تومان

مرکز پخش: تهران - ناصر خسرو - کوچه حاج نایب نبش پاساژ خاتمی پلاک ۷/۱

تلفن ۳۹۵۳۳۰۷-۳۹۱۵۷۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حمد بی حد، و ثنای بی عد، و سپاس بی قیاس، خداوندی را
که، جمع دیوان حافظانِ اَرزاق، به پروانه سلطان ارادت و
مشیت اوست. بی مانندی که، رَفَع بُنیانِ سَبْعِ طَباق، نشانه
عرفانِ حکمتِ بی علتِ اوست. حکیمی که، طوطی شکرخای
ناطقه انسانی را، در مُحاذاتِ آیینه تأملِ عرایسِ معانی، به آدای
دلگشای «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ لَاسْخَرَاءَ»، گویا کرد. علیمی که، بلبل
دستانِ سرایِ خوش نوایِ زبان را، در قفسِ تنگِ دهان، بقوتِ
اذهان، در ترنم و تنعم «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً» آورد.

آن بنده پروری که زبان در دهان نهاد

دَر کلام در صدقِ هر زبان نهاد

جان را ز لطفِ عَذْب، غذایِ لطیف داد

دل را مُفَرِّحی ز سخن در بیان نهاد

در بحرِ سینه، دَرِ معانیِ بی‌پروید

در کَانَ طَبَع، لعلِ سخن بی‌کران نهاد

و جواهرِ منظومِ صلواتِ بی‌نهایت، و زواهرِ منشورِ تحیاتِ

بی‌منتهی و غایات، نثارِ روحِ پرفتوح، و صدرِ مشروحِ زبانِ

آوری که، ندایِ جانِ فزایی «أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ» بِمَسَامِعِ

سَكْنِيَّة مَضِلَّة غِبْرَاء وَ سَفَرِيَّة مَظَلَّة خَضْرَاء» رسانید، و از شمیم نسیم روح پرور، «إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رَوْعِي»، مشام جان زنده دلان، در دو جهان معطر و مروح گردانید، و سر زلف عروسان سخن را، به دستیاری «أَلَا إِنِّي أَوْتِيتُ الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ» حسن بیان او پیراست، و گردن و گوش خزاین دلها، به دَرَرِ فواید جان فزای، و غَرَرِ فرایده معجز نماي «أَوْتِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»، لفظ گهربار او آراست. آغنی جناب رسالت مآب، خواجه کشور دانائی، دیباجة دفتر سخن آرائی، صادقی برهان «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»، صاحب دیوان «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ»، صدر جریده انبیا، بیت قصیده اصفیا، محمد مصطفی علیه أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ الزَّائِكِيَّاتِ الْمُبَارَكَاتِ.

چشم و چراغ جمعِ رسل، هادی سُبُل

سلطان چار بالیش ایوانِ اصفیا

گنجینه حقایق اسرارِ کاینات

مجموعه مکارم اخلاقِ انبیا

دستش محیطِ جود و دمش کیمیای علم

نطقش مکانِ صدق و دلش معدنِ صفا

و درود بی کران و تحیات بی پایان، بر ارواح طیّبه، و اشباح طاهره جماهیرِ آل و اصحاب، و مشاهیرِ رجال و احبابِ او باد، که سمندِ خوشخرامِ عبارت، و رخسِ تیزگامِ مجاز و استعارت را، زین تزیین بر نهاده، و در میدانِ بیان، جولان نموده، و به چوگان فصاحت و بلاغت، گویِ هنروری و سخندانی از مصاحیح خطبا، و ادباءِ آقاسی و آدانی، در ربودند، تا صدای صیّت رسالت

و ندای صوتِ جلالتِ «مُحَمَّدَ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»، بگوشِ هوشِ فصحاءِ اطرافِ عالم، و بلغایِ اکنافِ امم، رسانیدند. سنانِ لسان و تیغِ بیانِ «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ»، از هیبتِ جلالِ نبوت، در غمِ کلال و نبوت، بماند، و مشاهیرِ صفِ قتال.

يَزْمُونَ بِالْخَطَبِ الطَّوَالِ وَ تَارَةً وَحَى الْمَلَا حِظْ خِبَةِ الرُّقَبَاءِ
هنگامِ تحدی و جدال، از معارضه و مقابله ایشان، سپرِ عجز و ابتهال در رویِ قیل و قال کشیدند، که «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا».

مستغرقِ درود و ثنا باد روحشان تا روز را فروغ بود شمع را شعاع بر نقادان رسته بلاغت، و جوهریانِ روزِ بازارِ فضل و براعت، نامدارانِ خطه سخن، و شهبسوارانِ عرصه ذکا و فطن، سالکانِ مسالکِ نظم و نثر، و مالکانِ ممالکِ دقایقِ شعر، پوشیده نیست که گوهرِ سخن در اصل خویش، سخت قیمتی و با صفا، و کلامِ منظوم در نفسِ خود، عظیم نفیس و گرانبهاست، در دکانِ امکان، هیچ متاعی از و گرانبمایه تر، نتوان خرید، و در بازارِ آذوار، هیچ بضاعت از و با رفعت تر، نتوان دید، صیرفی خرد را، نقدی از آن عزیز تر بدستِ دل نیاید، و نقشبندِ فکرت را، صورتی از آن زیباتر، در پرده خیال رخ ننماید، وزن و مقدارِ این در شاهوار، ندانند الا خردمندانِ کامل، و قدر و اعتبارِ این نقدِ تمام عیار، شناسند الا جوهریانِ عاقل:

گر بُدی گوهری و رای سخن آن فرود آمدی به جای سخن
«وَهُوَ مَيْدَانٌ لَا يُقَطَّعُ إِلَّا بِسَوَابِقِ الْأَذْهَانِ، وَ مِيزَانٌ لَا يُزْفَعُ إِلَّا

بِأَيْدِي بَضَائِرِ الْبَيَانِ»، اما تَفَنُّنِ اسالیبِ کلام، و تنوعِ تراکیبِ نثر و نظام، بسیار و بی شمارست، و تفاوتِ حالاتِ سخنوران، و تباینِ درجاتِ هنرپروران، بحسبِ مناسبتِ نفوس و طباع، و رعایتِ موافقتِ رسوم و اوضاع بود «وَقَدْ قَبِلَ: لَيْسَتْ الْبَلَاغَةُ أَنْ يُطَالَ عِنَانُ الْقَلَمِ وَ أَسْنَانُهُ أَوْ يُبَسِّطَ رِهَانُ الْقَوْلِ وَ مِثْدَانُهُ، بَلْ هِيَ أَنْ يُبَلِّغَ أَمَدَ الْمُرَادِ، بِالْفَاطِ أَعْيَانٍ وَ مَعَانٍ أَفْرَادٍ»، هر شاعرِ ماهر، که به کنه این نکته رسد، و بر جلیه این قضیه، واقف شود، رخساره عبارتِ او، نصارت گیرد و جمالِ مقالتِ او، طراوت پذیرد، تابه جائی رسد که یک بیتِ او، نایبِ منابِ قصیده‌ای شود، و یک غزلِ او، واقعِ موقعِ دیوانی گردد، و از قطعه‌ای، مملکتی اقطاع یابد، و به رباعی، از ربع مسکون خراج ستاند.

قافیه سنبجان چو قلم برکشند گنج دو عالم به سخن درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست زیر زبان مرد سخن سنج راست
و بی تکلف مخلص این کلمات، و متخصص این مقدمات، ذاتِ
مَلَک صفات، مولانا الاعظم السعید، المرحوم والشهید، مَفخَرُ
العلماء، استادِ نَحَارِیرِ الأدبَاء، معدنُ اللُّطَائِفِ الرَّوْحَانِیَّةِ،
مخزنُ المعارفِ السَّبْحَانِیَّةِ، شمسُ المَلةِ والدِّین، محمد الحافظ
الشیرازی بود. طَیِّبُ اللَّهِ تَرْبَتَهُ، وَ رَفَعَ فِي عَالَمِ الْقُدْسِ رُتَبَتَهُ، که
اشعارِ آبدارش، رشکِ چشمه حیوان، و بناتِ افکارش، غیرتِ
حور و ولدان است، ایناتِ دلاویزش، ناسخِ سخنانِ سَخْبَان، و
مُنشآتِ لطیف آمیزش، مَنَسِی احسان حَسَان.

كَنْظِمِ الْجَنَانِ وَ رَوْضِ الْجَنَانِ وَ آمِنِ الْفُؤَادِ وَ طِبِّ الرِّقَادِ
مذاقِ عوام را به لفظِ متین، شیرین کرده، و دهانِ خواص را،

به معنی مبین، نمکین داشته، هم اصحاب ظاهر را بدو، ابواب
آشنائی گشوده، و هم ارباب باطن را ازو، مواد روشنائی افزوده،
در هر واقعه‌ای سخنی مناسب حال گفته، و برای هر معنی،
لطیف غریبه‌ای انگیزخته، و معانی بسیار به لفظ اندک، خرج
کرده، و انواع ابداع، در دُرُج انشا، دُرُج کرده، گاه سرخوشان
کوی محبت را، بر جاذبه معاشقت و نظربازی داشته و شیشه
صبر ایشان، بر سنگ بی ثباتی زده:

بشوی اوراق اگر همدیس مانی که علم عشق در دفتر نباشد
و گاه دُردی کشان مصطفی ارادت را، به مَلازمتِ پیرِ دیر
مغان، و مجاورتِ بَیتِ الحرامِ خرابات، ترغیب کرده:
تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاکِ ره پیرِ مغان خواهد بود
افاضتِ سلسالِ طبعِ لطیفش، که حکم «هَذَا عَذْبُ قُرَاتٍ
سَائِغٍ شَرَابُهُ» دارد، خاص و عام را شامل و شایع است، و افادتِ
آثارِ فضلِ فیاضش، «كَمْشَكْوَةٍ فِيهَا مَضْبَاحٌ» اقصای و ادانی را
لایح و ساطع، سخرِ حلالِ طبعش، عقده در زبانِ ناطقه افکنده،
و عِقْدِ منظومِ فکرش، وزنِ متاعِ بحر و کان برده، رشحاتِ
ینابیعِ ذهنِ وقادش، حدائقِ مجلسِ انس را، به زُلالِ مَعینِ «و
مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٍّ»، صفتِ نضارتِ بخشیده، و نفحاتِ گلزارِ
فکرش، در ریاضِ جانها، معنی آیتِ «فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ،
كَيْفَ يُخْبِئُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» فاش کرده، کلماتِ فصیحش،
چون انفاسِ مسیح، دلِ مرده را حیاتِ بخشیده، و رشحاتِ
اقلامِ خضرِ خاصیتش، بر سریرِ سخن، یدِ بیضا نموده، گوئی

هوای ربیع کسبِ لطافت، از نسیمِ اخلاق او کرده، و عذارِ گل و
نسرین، زیب و طراوت از شعرِ آبدار او گرفته، و قدّ شمشاد،
و قامتِ دلجوی سرو آزاد، اعتدال و اهتزاز از استقامتِ رای او
پذیرفته:

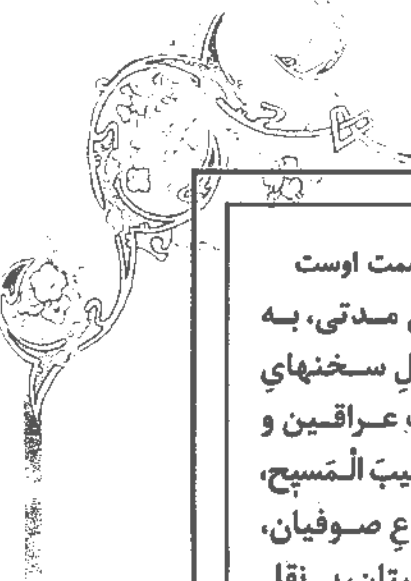
حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبولِ خاطر و لطفِ سخن خداداد است
و بی تکلف، هر دُر و گوهر که در طرفِ دگانِ جوهری طبیعت
موجود بود، از بهرِ زیب و زینتِ دوشیزگانِ خلوت سرای
ضمیرش، در سلکِ نظم کشیده، لاجرم، چون خود را به لباس و
کسوتِ عبارت، و حلیه استعارت، آراسته دید، زبان به دعوی بر
گشاد و گفت:

دورِ مجنون گذشت و نوبتِ ماست هر کسی پنج روزه نوبتِ اوست
و با موافق و مخالف، به طنازی و رعنائی، در آویخته، و در
مجلسِ خواص و عوام، و خلوت سرایِ دین و دولت، پادشاه و
گدا، و عالم و عامی، بزمها ساخته. و در هر مقامی، شغبها
آمیخته، و شورها انگیخته:

حافظ خلوت نشین، دوش به میخانه شد

از سرِ پیمان گذشت با سرِ پیمانه شد
و چون از شایبه شبهت، و غایله شهوت، مصون و محروس
بودند، و دستِ تصرفِ بیگانه، به دامنِ عصمتشان نرسیده، و
گوشه طُره عفتشان، به سرانگشتِ خیانتِ کسی، فرو نکشیده،
و رخساره احوالشان، از خجلتِ عار، و ضجرتِ طعن، در صون
عصمت، و حرزِ امانت، محفوظ مانده، چنانکه گفته اند:



گرم آنوده دامنم چه عجب همه عالم گواهِ عصمت اوست
لاجرم، رواجِ غزلهای جهانگیرش، در ادنی مدتی، به
اقصای ترکستان و هندوستان، رسیده، و قوافلِ سخنهای
دلپذیرش، در اقلِ زمانی، به اطراف و اکنافِ عراقین و
آذربایجان، کشیده، «قَدْ هَبَّ هُبُوبَ الرِّيحِ وَ دَبَّ دَيْبُ الْمَسِيحِ،
بَلْ سَارَ مَسِيرَ الْأَمْثَالِ وَ سَرَى سُرَى الْخَيَالِ»، سماعِ صوفیان،
بی غزلِ شورانگیز او، گرم نشدی، و مجلسِ می‌پرستان، بی نقلِ
سخنِ ذوق‌آمیز او، رونق نیافتی.

غزل سرائی حافظ بدان رسید که چرخ
نوای زهره به رامشگری بهشت از یاد
بداد داد سخن در غزل بدان وجهی
که هیچ شاعر از آنگونه دادِ نظم نداد
چو شعرِ عذبِ روانش، زبَر کنی گوئی

هزار رحمتِ حق بر روانِ حافظ باد
اما به واسطهٔ محافظتِ درسِ قرآن، و ملازمتِ بر تقوی و
احسان، و بحثِ کشف و مفتاح، و مطالعهٔ مطالع و مصباح، و
تحصیلِ قوانینِ ادب، و تجسسِ دواوینِ عرب، به جمعِ آشتاتِ
غزلیات، نپرداخت، و به تدوین و اثباتِ مشغول نشد، و مسوّد
این ورقِ عقّال الله عَنْهُ مَسْبُوق در درسِ گاهِ دین پناه مولانا و سیدنا
استاذِ الْبَشَرِ قَوَامُ الْإِمْلَةِ وَالذِّينَ عَبْدُ اللَّهِ أَعْلَى اللَّهُ دَرَجَاتُهُ فِي أَعْلَى
عِلْمَيْنِ بَكَرَات و مَرَات که به مذاکره رفتی، در اثناء محاوره گفتی،
که این فرایدِ فواید را، همه در یک عقد می‌باید کشید، و این
غُرَرِ دُرَر را، در یک سلک می‌باید پیوست، تا قلادهٔ جید وجود

اهل زمان، و تمیمه و شاح عروسان دوران گردد، و آن جناب،
حوالت رفع ترفیع این، بر ناراستی روزگار کردی، و به غدر اهل
عصر عذرا آوردی، تا در تاریخ سنه اثنی و تسعین و سبعمائة،
و دیعت حیات، به موکلان قضا و قدر، سپرد. و رخت وجود، از
دهلیز تنگ اجل، بیرون برد، و روح پاکش، با ساکنان عالم
علوی، قرین شد، و همخوابه پاکیزه رویان خورالعین گشت:

به سال باء و صاد و ذال ابجد ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پاک او چون برگزشتیم نگه کردم صفا و نور مرقد

و بعد از مدتی، سوابق حقوق صحبت، و لوازم عهد محبت،
و ترغیب عزیزان با صفا، و تحریض دوستان با وفا، که صحیفه
حال از فروغ روی ایشان، جمال گیرد، و بضاعت افضال، به
حسن تربیت ایشان، کمال پذیرد، حامل و باعث این فقیر شد.
بر ترتیب این کتاب، و به تویب این ابواب، امید به کرم و اهب
الوجود و مفیض الخیر و الجود آنکه، قائل و ناقل و جامع و سامع
را، در خلال این احوال، و اثنای این اشتغال، حیاتی تازه و
مسرتی بی اندازه، کرامت گرداند و عثرات را بفضل شامل، و
لطف کامل، درگذراند. **إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَقَدِيرٌ وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِّ پُر.**

محمد گلندام

اولین جامع دیوان حافظ